در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۸۶
آیات الاحکام/ خمس

جلسه 14

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين
عرض کردیم یکی از نکاتی که ببینیم از آیه شریفه در این مورد چه استفاده می‌شود این است که نسبت به این اصناف ثلاثه یتامی، مساکین و ابن سبیل، در فقه اختلاف است بین فقهاست که آیا نسبت به اینها بسط واجب است یانه؟ تسویه واجب است یانه؟ استیعاب واجب است یانه؟ در فقه این سه عنوان را داریم، عنوان بسط که مقصود از بسط یعنی این نصف از خمس را بین این سه گروه تقسیم بشود، مراد از بسط اصل تقسیم بین این سه گروه است.

کسانی که می‌گویند بسط واجب است می‌گویند جایز نیست که این نیمه دوم خمس را فقط به یتامی داد، یا فقط به مساکین داد، بلکه باید سه قسمت بشود و هم به یتامی و هم مساکین و هم به ابن سبیل داده بشود این یك عنوان، عنوان دوم عنوان تسویه است آیا علاوه بر بسط این نیمه دوم را باید علاوه بر اینکه سه قسمت کنیم، سه قسمت مساوی هم باید بشود؟ نیمه دوم را سه قسمت کنیم اما بین شان اختلاف نباشد به یتمی دو برابر مساکین داده نشود به مساکین دو برابر ابن سبیل داده نشود بلکه تسویه باشد بین این اصناف ثلاثه نیمه دوم را سه قسمت کنیم، سه قسمت مساوی.

عنوان سوم عنوان استیعاب است یعنی علاوه بر اینکه بسط واجب است، علاوه بر اینکه تسویه بین این اصناف ثلاثه لازم است آیا استیعاب هم لازم است یانه؟ یعنی آن قسمتی که سهم یتامی شد به جمیع یتامی داده، آن قسمتی که سهم مساکین است به جمیع مساکین باید داده بشود، پس ما در فقه این سه عنوان را داریم، بسط، تسویه، استیعاب. در مورد استیعاب تقریباً دیگر اتفاق فقهاست بر اینکه استیعاب واجب نیست برای اینکه خود استیعاب متعذر است، حالا چطور انسان می‌تواند در شهر خودش اگر کسی بخواهد خمسش را بپردازد تمام یتامی را پیدا بکند، تمام مساکین را پیدا بکند، استیعاب یك امری است که عادتاً متعذر است و در تکالیف شرعیه آنچه که عادتاً متعذر است متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد آنچه که برای نوع مردم عادت از تعذر دارد از دایره تکلیف خارج است.

پس چون استیعاب تعذر دارد لذا باید استیعاب را بگذاریم کنار و بگوییم آیه شریفه خطاب به جمیع مکلفین نسبت به مجموع اینهاست، نه خطاب به هر فردی نسبت به مجموع اینها اگر یك وقت می‌گوییم که آقا هر کسی که خمس را باید بپردازد این شخص را خداوند می‌گویند لله للرسول لذی القربی این شخص باید به یتمی به مساکین و به ابن سبیل بدهد اگر آیه شریفه مفادش خطاب الی کل واحد بالنسبة الی المجموع بود اینجا برای استیعاب توهمش بود و مجالی برای استیعاب بود اما وقتی می‌گوییم آیه بعنوان یك قانون کلی است کل فرد را در مقابل مجموع نمی‌خواهد قرار بدهد بلکه مجموع مکلفین در مقابل مجموع، اگر گفتیم آیه شریفه نمی‌خواهد فرد را مکلف کند بالنسبة الی المجموع بلکه مجموع مکلفین بالنسبة الی المجموع است، اگر مجموع در مقابل مجموع شد یعنی حالا در این نیمه دوم یك نفر می‌تواند سهم خودش را فقط به یتامی بدهد، دیگری می‌تواند سهم خودش را فقط به مساکین بدهد سومی می‌تواند سهم خودش را به ابن سبیل بدهد اما اگر گفتیم کل فرد در مقابل مجموع است

این معنایش این است که هر فردی خمسش را باید این چنین بکند تقسیم بکند بین این سه تا، پس ما از خمود این بیان، از این بیان برای موارد دیگر هم استفاده می‌کنیم.

از این بیان استفاده می‌کنیم که مسلماً در آیه شریفه استیعاب لازم نیست. ما تا اینجا می‌خواهیم بگوییم استیعاب لازم نیست، دلیلمان چیست؟ اولاً استیعاب تعذر دارد، استیعاب را معنا کردیم یعنی هر سهمی که به یتامی داده شد به همه مساکین داده بشود نمی‌شود، هر سهمی که به مساکین داده شد به همه مساکین داده بشود و ثانیاً وقتی ما آیه شریفه را مجموع در مقابل مجموع منتها لا من حیث المجموع معنا بکنیم مجالی برای استیعاب باقی نمی‌ماند حالا برویم سراغ دوتا عنوان دیگر آیا ما از آیه شریفه بسط و وجوب بسط را استفاده می‌کنیم یا اینکه استفاده نمی‌شود اقوال فقهاء را قبلاً اشاره کردیم مشهور فقهاء قایل به عدم وجوب بسط هستند صاحب جواهر، از کتاب مدارك و ذخیره نقل می‌کند عدم الخلاف را و از کتاب منتهی علامه هم می‌فرمایند بل یفهم الاجماع یعنی مشهور فقهاء بسط را واجب نمی‌دانند.

حالا ما با قطع نظر از فتاوای فقهاء ببینیم از آیه شریفه چه استفاده‌ای می‌شود! کسانی که می‌خواهند بسط را واجب بکنند اینها باید آیه شریفه را لام را هم لام ملکیت قرار بدهند و هم بگویند واو اقتضای شراکت دارد اگر گفتیم هذ المال لزید و عمرو این لام اقتضای ملکیت دارد واو هم همانی که در ادبیات میگوید یفید الجمع یعنی مسئله شراکت. اگر بگوییم آیه شریفه هردو را دارد **واعلَموا اَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَاَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ولِلرَّسولِ ولِذِی القُربی والیَتمی والمَسکینِ وابنِ السَّبیلِ** پس واو در اینجا هست، لام هم لام ملکیت است لام ملکیت و واو عاطفه اقتضا می‌کند بگوییم هر کسی خمسش را باید بسط بدهد بین این اصناف که حالا عرض کردم عمدتاً هم اختلاف دراین اصناف ثلاثه است این مدعا و دلیل قایل به بسط است.

باز اینجا ما چند جواب داریم، جواب اول این است که اولاً از کجا می‌فرمایید این لام در اینجا لام ملکیت است! ما وقتی به کتب ادبی مراجعه می‌کنیم برای لام معانی متعدده ذکر شده است یك لام لام ملکیت است، یك لام لام اختصاص است، یك لام لام استحقاق است، شما در این آیه شر یفه که می‌گویید الحمد لله لام را که نمی‌توانید به ملکیت معنا بکنید! بگوییم حمد ملك خداست، لام را آنجا ادبا آمدند گفتند بمعنای اختصاص هم نیست بمعنای استحقاق است، یعنی آنی که فقط و فقط استحقاق حمد دارد، خداوند تبارك و تعالی است، برای لام اختصاص همانطوری که دیروز گفتیم به الجنة للمتقین مثال میزنند اینجا ما چه قرینه‌ای داریم که این لام لام ملکیت است؟

و چه بسا اگر بگوییم چون اول کلمه خدا را بیان فرموده لام را بر سر الله در آورده چون ملکیت در مورد خداوند معنا ندارد، آن را قرینه بگیریم برای اینکه در مورد رسول هم ملکیت نیست، یا بگوییم استحقاق است یا بگوییم اختصاص است، در مورد ذی القربی هم همینطور، البته در مقابل این حرف می‌شود اینطور گفت اگر وضع اولی لام برای ملکیت باشد، اگر در مورد خداوند معقول نشد قرینه داریم می‌گوییم درمورد خداوند قرینه داریم لام ملکیت معنا ندارد در آنجا به ملکیت تفسیر نمی‌کنیم اما در مورد رسول و ذی القربی روی همان اصل اولی است اما این بیان متفرع بر این است که ما بگوییم معنای حقیقی لام تملیك است بگوییم اصل اولی در میان این معانی که برای لام ذکر شده است ملکیت است ما چنین اصلی نداریم نه تنها چنین اصلی نداریم بلکه ما اگر به کتب ادبی مراجعه کنیم غالب ادبا می‌گویند موضوع له لفظ لام اختصاص است حالا اگر این را هم نگوییم علی ای حال می‌گوییم ما دلیلی برای اینکه اصل اولی درلام یا ظهور اولی لام ملکیت است نداریم. این جواب اول.

جواب دوم این است که همان مطلبی که در مورد استیعاب بود، آیه شریفه خطابش به مجموع است، نه خطابش به نحو استغراقی باشد، خطابش به این است که کل مکلف جنس المکلف من کان علیه قلم التکلیف این ان لله خمسه الی آخر است، خطاب به مجموع در مقابل مجموع است وقتی مجموعه در مقابل مجموعه شد باز این قید را دقت داشته باشید نمی‌گوییم مجموعه من حیث المجموع، اگر مجموع من حیث المجموع باشد باید بگوییم همه مسلمانها باید بیایند خمسشان را همه یکجا جمع بکنند بعد همه تقسیم کنند بین این اصناف کسی این حرف رانزده است، مجموع است اما لا من حیث المجموع معنایش این است یك نفر لازم نیست به این اصناف ثلاثه بپردازد اگر یك نفر بعد از آنی که نیمی از خمسش را که سهم خدا و رسول و امام هست پرداخت کرد بقیه‌اش راهمه‌اش را داد به یك فقیری و به یك مسکینی یا همه را داد به یك یتیمی ما باشیم و آیه مانعی ندارد،

وقتی می‌گوید: واعلَموا اَنَّما غَنِمتُم یعنی همه شما آنچه که بعنوان فائده بدست می‌آورید، این را باید به اینها بپردازید این هم جواب دوم. جواب سوم این است که حالا سلمنا اگر ما لام را برای ملکیت بگیریم از واو هم استفاده تشریك بکنیم این تالی فاسد دارد چند تالی فاسد دارد، تالی فاسد اولش این است که اگر واو اقتضای تشریك بکند طبق آنچه که در باب شرکت همه فقهاء قایل هستند که احدی از شرکاء بدون اذن شریك دیگر نمی‌تواند در آن مال تصرف بکند، پس اینجا مالی که ما می‌بریم به یتیم می‌دهیم بگوییم تا مساکین اجازه ندهند تا ابن سبیل اجازه ندهد او نمی‌تواند تصرف بکند کسی چنین حرفی را نمی‌زند اگر اقتضای شراکت بکند لازمه‌اش این است که احدی نتواند بدون اذن بقیه درش تصرف بکند.

و هکذا اگر اقتضای شراکت بکند از اول که می‌خواهد تقسیم بین یتمی و مساکین و ابن سبیل بکند باید از همه اجازه بگیرد باید به اذن الجمیع باشد ثالثاً اگر اقتضای شراکت بکند حالا این مقدار مال را که بعنوان خمس جدا کرد نمی‌تواند قیمتش را بدهد، باید بگوییم عینش را بیاید به همه یتامی و مساکین بدهد، در حالی که کسی این حرفها را نزده است همه می‌گویند اگر قیمتش را هم داد مانعی ندارد.

بنابر این این توالی فاسده‌ای که دارد ما در جواب سوم این توالی فاسده را ذکر کردیم، نتیجه این است که از آیه شریفه ما وجوب بسط را نمی‌توانیم استفاده بکنیم. پس کسانی که قایل به وجوب بسط هستند اگر تنها دلیلشان همین ظاهر آیه است این هم مواجه با این اشکالات است اما آنهایی که می‌گویند بسط واجب نیست، البته بنای عدم وجوب ما نیازی به دلیل نداریم همین مقدار که ما دلیلی بر وجوب بسط نداشتیم همین کافی است،

آنهایی که میگویند بسط واجب نیست می‌گویند لام در آیه برای استحقاق یا اختصاص است بعد ذکر یتامی مساکین، ابن سبیل بعنوان مالك نیست بلکه بعنوان مصرف است، شبیه این حرفی که در باب زکاة هم دارند، در باب زکاة فقراء عاملین، مؤلفة قلوبهم اینها مصرف زکاة هستند اینها مالك نیستند اینها بعنوان مصرف هستند ما در اینجا بگوییم اگر ما لام را برای اختصاص قرار دادیم و اینها را بعنوان مصرف قرار دادیم دیگر بسط واجب نیست.

این بیان به نظرما اشکال دارد، به نظر ما اگر مسئله اختصاص را مطرح بکنیم و بیاییم از اختصاص بگوییم این اصناف مصارف خمس هستند حرف ما این است که بین اینکه اینها مصرف باشند و بین عدم وجوب بسط ملازمه‌ای نیست، چه ملازمه‌ای است بین اینها؟ مصرف یعنی مالك نیستند مالك نباشند! منافات ندارد در اینکه بگوییم یك طوائفی مصرف باشند برای خمس اما مع ذلك بسط هم میان اینها واجب باشد، بین اینها ملازمه وجود ندارد این نکته در بسیاری از این کتاب‌های آیات

الاحکام یا کتب فقهی آمده است که اذا قلنا بان الطوائف مصارف اگر ما گفتیم این طوائف عنوان مصارف را دارند و محل مصرف برای خمس هستند فلا یجب بسط بسط دیگر واجب نیست چرا؟ چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ ما صرف اینکه اینها مصرف هستند بین این و بین عدم وجوب بسط ملازمه‌ای در اینجا نیست.

پس ما همین مقدار که میگوییم دلیلی بر وجوب بسط نداریم همین مقدار برای مانحن فیه کافی است، غیر از مسئله مصرف بودن به چند نکته دیگر هم گاهی اوقات در کلمات اشاره می‌شود، اینها را هم ببینیم چیست، ببینیم یك نکته این است که می‌گویند ما باشیم و آیه از آیه استفاده می‌کنیم بسط واجب نیست می‌گوییم از کجای آیه؟ می‌گویند آیه یك موردش یتامی است، یك موردش مساکین است، یك موردش ابن سبیل است ما شکی نداریم که مساکین اکثر فرداً هستند تا یتمی ممکن است هزار مسکین داشته باشیم در مقابل ده یتیم، و همچنین یتامی اکثر فرداً هستند از ابن سبیل، اگر بگوییم شارع می‌آید میگوید بسط واجب است باید به همه اینها پرداخت بشود به قول ایشان این اجحاف می‌شود به مساکین این همه مسکین وجود دارد ما بگوییم که بالاخره با وجود این همه مسکین یك سهمی را باید به یتامی هم قرار داد در حالی که یتامی تعدادشان خیلی کم است از این نکته می‌خواهند استفاده بکنند که اینجا بسط واجب نیست.

چون مستلزم این است که اجحاب به مساکین بشود، جواب این است که ببینید! این بیان نمی‌تواند دلیل باشد و اشکالش این است که شارع متعال اینطور نیست که غرضش این باشد، که با خمس تمام احتیاجات بنی هاشم را بر طرف بکند، حالا مخصوصاً حالا اگر در یك شهری اکثر آن شهر خودشان از فقرا باشند، اینجا یك تعدادی هستند که خمس برایشان واجب می‌شود اینها بخواهند درهمین بلد خودشان اگر تمام خمسشان را هم بدهند ممکن است به یك دهم از بنی هاشم هم نرسد اینطور نیست که اگر خمس داده بشود تمام مشکلات بنی هاشم بر طرف می‌شود نه، این دلیلی ما برایش نداریم، شرایط فرق می‌کند، ازمنه فرق می‌کند، و شارع هم چنین بنای نداشته، بنای شارع این بوده که فی الجمله این کار انجام بشود، یعنی تا یك حدی اگر چنین بنای دارد شارع حالا به همه مساکین نمی‌رسد نرسد، این را نمی‌توانیم بگوییم اجحاف است، اساساً شارع دارد اینجا یك تفضلی می‌کند، شما اصلاً اگر مسئله اجحاف را مطرح بکند بگویید امام یك نفر است رسول یك نفر است، خود خداوند تبارك و تعالی واحد است یتامی بیشتر هستند، مساکین بیشتر هستند چطور آن یك نفر است یك سهم و آنی هم که مساکین است یك سهم اینها را نمی‌شود در این گونه موارد ما مطرح بکنیم اصل خمس یك کرامتی است

طبق روایات وارد شده بنای بر این هم نیست که بنحو کامل سد احتیاجات بنی هاشم آن هم تمام بنی هاشم با خمس بشود بنا بوده فی الجمله انجام بشود وقتی چنین بنای هست دیگر مسئله اجحاف و اینها نمی‌تواند برای ما دلیل باشد،لذا این را باید گذاشت کنار. باز بیان دیگری که دارند بر عدم وجوب بسط، همین لزوم عسر و حرج است بنی هاشم در اماکن متعدده در بلاد متفرقه اینها حضور دارند اگر ما بخواهیم بگوییم آدمی که در شهرش یتیم نیست، این آدمی که در شهرش ابن سبیل نیست حالا خمسش را می‌خواهد بدهد اگر بگوییم آن نیمه دوم درش بسط واجب است باید بلند بشود از شهر خودش برود در بلاد دیگر یتیم و ابن سبیل پیدا بکند این مسلتزم عسر و حرج است این بیان هم مردود است برای اینکه کسانی که قایل به وجوب بسط هستند مثل مرحوم شیخ طوسی اینها نمی‌گویند آقا بسط یعنی هر کسی در شهر خودش و یا بصورت کلی در کل عالم این بسط را باید انجام بدهد می‌گویند اذا وجدت اصناف الثلاثة فی بلاده خود شیخ طوسی که فتوا داده به اینکه بسط واجب است می‌گوید اگر در بلد خودش طوائف ثلاث بود حق ندارد همه خمس را به یك گروه بدهد،

تصریح کرده حالا اگر در بلد خودش یتیم نبود، شیخ طوسی می‌گوید این لازم نیست بیاید شهر آنجا این را بسط بدهد می‌خواهم این را عرض کنم کسانی که قایل به وجوب بسط هستند مقصودشان از بسط این است که اگر آن اصناف ثلاثه در آن بلد

خودشان باشد اما اگر اصناف ثلاثه نبودند فقط در یتامی است اصلاً مسکین نیست به همان یتامی بپردازد.

مطلب سوم این است که گفته‌اند که آقا این ابن سبیل در آیه مراد جنس ابن سبیل است، برای اینکه ابن سبیل در آیه مراد یك فرد معین که نیست، مراد یك فرد غیر معین هم که نیست، مراد جنس ابن سبیل است یعنی من یصدق علیه ابن السبیل، حالا آمدند کسانی که قایل به عدم وجوب بسط هستند گفتند چون ابن سبیل ندرت وجود دارد ما اگر بخواهیم قایل بشویم به اینکه بسط واجب است با این محذور چکار بکنیم؟ حالا اگر در یك جای ابن سبیل نبود اصلاً در بلدی نبود یا اصلاً فرض کنید دربلاد متعدد هم تفحص کرد نبود آن سهم ابن سبیل را چکار کند؟

جوابش این است اگر موضوع منتفی شد مثل همانی که در خصال کفاره گفتیم اینجا هم موضوع وقتی منتفی شد دیگر تکلیف نیست. اما مطلب دیگر این است که از همین ابن سبیل این را قرینه بگیریم بر اینکه مراد از یتامی جنس یتیم است یعنی الف و لام را الف و لام جنس قرار بدهیم مراد از مساکین آن را هم جنس قرار بدهیم آیا این مطلب درست است یانه؟ اگر بگوییم یتامی الف و لامش استغراق است و مساکین هم الف و لامش استغراق است به ابن سبیل که می‌رسد مراد در آنجا جنس است این بر خلاف وحدت سیاق است، و حدت سیاق اقتضا می‌کند که ما هرسه اینها را بعنوان جنس قرار بدهیم البته این مطلب باز متفرع بر این است که آیا ما در باب الف و لام یك اصلی داریم که الف و لام موضوع له اولی اش استغراق است یانه، اگر چنین اصلی نداشته باشیم این مطلب مطلب درستی است.